■ **متفاوت و تازه اما نه جذاب!**/ نقدی بر دفتر شعر «بنت انجیر» سروده محمد رمضانی‌فرخانی
■ **شعر و تعهد!** / یادداشتی بر مجموعه شعر «فریاد زندانی» اثر علی فردوسی
■ **ناگفته‌های یک رزمنده**/ نگاهی به کتاب «ام‌کاکا» زندگینامه و خاطرات رزمنده جانباز حمید حکیم‌الهی به قلم مرضیه نظرلو
■ **مرد زندگی**/ نگاهی به کتاب «طائر قدسی» روایت زندگی شهید مدافع حرم امین کریمی به قلم مریم عرفانیان

نقدی بر دفتر شعر «بنت انجیر» سروده محمد رمضانی‌فرخانی

متفاوت و تازه اما نه جذاب!

[وارش گیلانی]

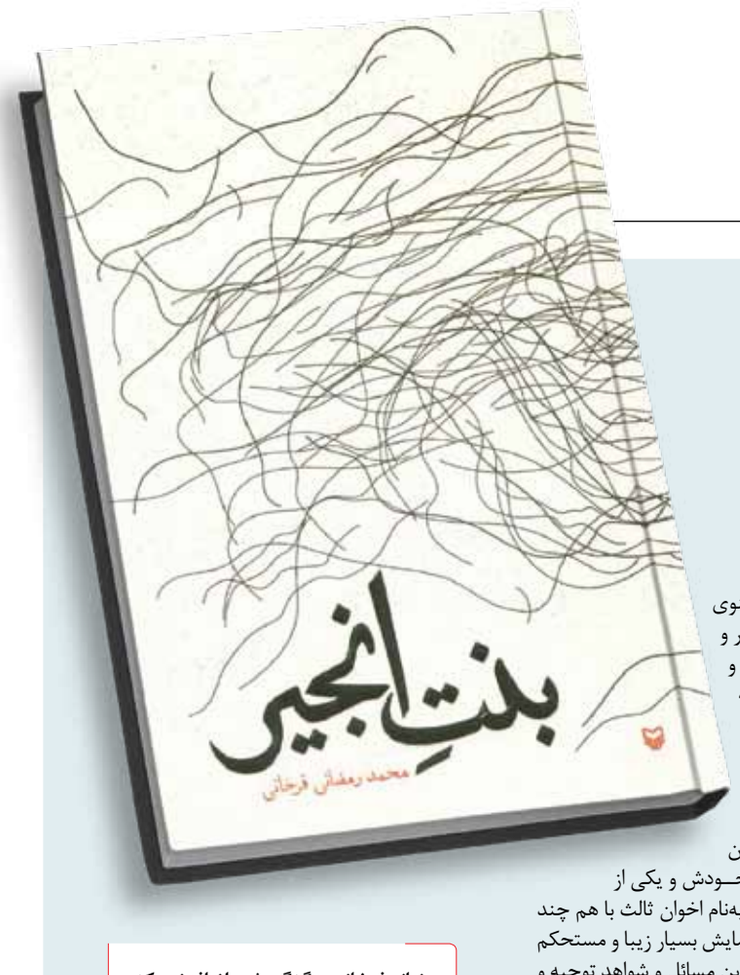

محمد رمضانی‌فرخانی که شعرش ویژه و متفاوت است و همیشه در ته ذهن مخاطبان چیزی از آن باقی می‌ماند، تنها با حضور هرازگاهی‌اش تلنگری به این اذهان می‌خورد و ملموس جلوه‌گر می‌شود. چند سال پیش هم که شعر و نثر را در دفتری به نام «بنت انجیر» با هم یک‌کاسه کرده است؛ نثری که یا داستان است یا حکایت یا روایت:

«... حالا کبریت را/ آن پرنده صلح/ از زمین که بچیند/ یک بار دیگر در آسمان/ کبریت روشن است/ و پرنده/ آتش را به منقار دوست ندارد/ و پرنده/ دوست دارد که نسوزد/ در آسمان معطر زیتون»

(بعد از این نثر شروع می‌شود)

«روی زمین، کنار یک کیوسک روزنامه‌فروشی، پسرکی پنج شش ساله نشسته بود و با دقت روبان قرمزرنگی را به گردن گربه‌ای سپید گره می‌زد...»

(بعد دوباره شعر شروع می‌شود)

«هزار کودک همسایه را به خاطر می‌آورم/ که گلی میخک بر سینه زدند/ و در آتش بمب‌باران و راکت/ پله‌های زیرزمینی را گم کردند و لاجرم/ از نردبان ستاره‌ها به ملکوت آسمان رفتند...»

شاید در این دفتر کمتر برشی از شعر را ببینی که مثل مثال بالا (بخش دوم شعر پس از نثر) ملموس و روشن باشد!

محمد رمضانی‌فرخانی قبلا شاعر شوریده‌ای بود و مخاطب متفاوت بودن او را از این راه می‌شناخت؛ امروزه اشعارش می‌خواهد خود را به نگاه‌های مدرن نزدیک کند که برای مخاطب سنتی که هیچ، برای مخاطب حرفه‌ای استخوان خردکرده عرصه شعر هم ارزشی ندارد، مگر اینکه ۴ تا جوان از روی هیجان‌طلبی و چه و چه، به نوع کارش علاقه نشان دهند. آخر یعنی چه که :«حالا شاعر/ کبریت را خاموش می‌کند/ و سیگارش را روشن»؟! بعد جان آتش‌گرفته‌اش برایش تداعی می‌شود و آرزو می‌کند که ای کاش می‌شد خاموش شود!؟

ناگفته نماند که پیش از رمضانی‌فرخانی کسانی چون یدالله رویایی، کسری عنقایی، صادق رحمانی و کسانی دیگر، در کنار اشعارشان نثرهای کوتاه و بلندی نوشته‌اند؛ حالا بعضی نثر را مجزا و بعضی دیگر آن را با شعر یگانه کرده‌اند.

نثرهای محمد رمضانی‌فرخانی گاه در ابتدا یا اوایل و گاه در اواسط و اواخر شعرش می‌آید و بیشتر به نوع کار یدالله رویایی در کتاب «سنگ‌نوشته‌ها» شباهت دارد، با این تفاوت که رویایی تنها در آغاز کل صحنه را شرح می‌دهد و بعد شعر را در آن صحنه ارائه می‌دهد. هر چند که رویایی به‌جای روشن‌تر کردن شعر، به گنگی آن می‌افزاید!

رمضانی‌فرخانی به گنگی کار اضافه نمی‌کند اما حوصله مخاطب را با توضیحات اضافی سر می‌برد؛ اگرچه مثل یک نمایشنامه یا حتی گاه فیلمنامه، در جاهای مختلف شعرش، در شرح و توضیح صحنه‌ای که در آن قرار دارد می‌کوشد و در واقع می‌خواهد مخاطب را برای ورود به شعر و درک بهتر آن یاری کند اما نمی‌دانم چرا نتیجه معکوس می‌گیرد و حتی حوصله مخاطبان حرفه‌ای را هم سر می‌برد؟!

در واقع رمضانی‌فرخانی با نثرهای شعرش انگار می‌خواهد شعرش را در صحنه‌ای به اجرا درآورد، حتی گاه از واژه‌های تئاتری مثل «سکانس» استفاده می‌کند.

نکته دیگر اینکه شعرهای این دفتر به فلسطین تعلق دارد و این تعلق به صورت غیرمستقیم و به معنای شاعرانه‌اش بیان می‌شود و شعاری نیست.

این دفتر توسط مرکز آفرینش‌های ادبی حوزه هنری در سال ۹۶ و در ۶۴ صفحه منتشر شده و شعرها را اگر از نثرهایش جدا کنیم، شعرهای سپید هستند. رمضانی‌فرخانی در سرودن غزل هم تفاوت‌هایی با بسیاری از غزل‌سرایان امروز دارد اما امروزه بیشتر درصدد است که فضای به ظاهر روشنفکرانه را تجربه کند، البته آن دسته از تجربه‌هایی که روشنفکران تازه به دوران رسیده از خود بروز می‌دهند و فکر می‌کنند روشنفکر امروزی بودن یعنی «هر چه که فکر کردی متفاوت است بیان یا عملی‌اش کن!». یاد روشنفکران بزرگی بخیر که هر چه بودند اما قلم‌شان مومن و نگاه‌شان مومنانه بود. هر چند که رمضانی‌فرخانی با هنرمندان و شاعران انقلاب بزرگ شده و رشد پیدا کرده و هنوز کتاب‌هایش در مراکزی همچون حوزه هنری چاپ می‌شود!

اینکه بین نمایش و شعر از آغاز پیوندی ناگسستنی بوده و حتی در یونان باستان، در کنار فلسفه یونانی، سبب‌ساز ریشه‌های فرهنگ یونانی و سپس فرهنگ اروپایی شده، خود حدیثی است که دامنه‌اش به فرهنگ‌های دیگر، از جمله ایران نیز می‌رسد. و این امر توجیه می‌کند که امروز نیز می‌توان شعر و نمایش را در یک بستر آورد. زیرا این دو، یعنی شعر و نمایش (که یک زمانی حتی یکی بودند)، چه شعرها، منظومه‌ها، داستان‌ها و در یک کلام، چه فرهنگ‌ها و ادبیات عظیمی را در کشورها و اقلیم‌های جهان بنیاد نگذاشته‌اند!

پیوند نمایش و شعر در ادبیات ما بیشتر در قالب داستان اتفاق افتاده که نماهای نمایشی بسیاری هم دارد اما نمایشنامه نیست؛ داستان‌های زیبا و جذاب حماسی و اسطوره‌ای است که در شاهنامه فردوسی اتفاق افتاده و با نمایشنامه‌های یونانی نزدیکی‌های بسیار دارد؛ و در داستان‌های بلند لیلی و مجنون و خسرو و شیرین که اگر آنها در کنار منظومه‌های بزرگ و فرهنگ‌ساز دیگری همچون مثنوی معنوی مولانا و منطق‌الطیر عطار و منظومه‌های عطار و سعدی و دیگر بزرگان قرار دهیم، چه بسیار دلیل می‌شود برای توجیه و نزدیک‌شدن شعر به نمایش. حتی نیما نیز همگام با پیشنهادهای نوین خود در شعر، بر نمایشی شدن آن تاکید می‌کرد که البته خودش و یکی از شاگردان بزرگ و وفادارش به‌نام اخوان ثالث با هم چند منظومه داستانی نزدیک به نمایش بسیار زیبا و مستحکم هم ساختند. بنابراین، همه این مسائل و شواهد توجیه و تشویق می‌کند به اینکه بخشی از شعر امروز ما به سمت نمایشی‌شدن پیش رود اما صرف انجام این کار اصلا کافی نیست، بلکه درست و حساب‌شده عمل‌کردن در این حوزه است که اهمیت دارد.

با این همه، قرن به قرن فاصله شعر و داستان در شعر ما کمرنگ‌تر و کمرنگ‌تر شد تا رسید به دوران معاصر و بعد هم زمان انقلاب ادبی نیمایوشیج، که با توجه به موافقت نیما با نمایشی‌شدن، دیگر بعد او پیگیری نشد و آنچه بعد از این اتفاق افتاد، فاصله‌گیری شعر و شاعران از نمایش بود.

حالا هم با این همه اتفاق‌ها و پشتوانه‌های ملی و جهانی، آیا راهی برای این ژانر ادبی هست؟ البته که هست اما به یک شرط کوچک: شاعر باید کارش را جالب و جذاب شروع کرده و انجامش دهد! اما آنچه ما از رمضانی‌فرخانی می‌بینیم، جذابیتی در آن نیست، همان‌گونه که در کارهای پیش از او، مثلا در کارهای یدالله رویایی، کسری عنقایی و صادق رحمانی و دیگران نیست، زیرا همه ما معتقدیم که شعر به‌خودی‌خود باید گویای خود باشد، نه اینکه ما چیزی را به آن سنجاق کنیم، تا هر جایی که رفت دنبالش باشد و در توضیح و تشریحش بکوشد.

با این همه نباید حمایت خود را از سر ابداع‌کنندگان این نوع شعر کم کرد، به شرطی که شعر/ نمایش‌ها همه ملزومات یک اثر امروزی را در خود داشته و حداقل توانایی جذب بخشی از مخاطبان اصلی شعر امروز را داشته باشد.

«پرسیدی:/ چرا امشب پشت پنجره نمی‌آیی؟/ به تماشای من چرا نمی‌آیی؟/ چرا نمی‌شنوی؟ چرا نمی‌بینی؟/ گفتی: به من برسان چکامه آوازهایت را/ که نزدیک تشنه سنگ بی‌حال مرگم/ آوازهایت را بدون محافظ/ برای سنگ‌های پرنده، پیامبران سنگ/ پست کن/ و باش تابنده‌خورشیدی تا نمی‌دانم!/... / شب می‌شود به نمی‌دانم/ شب می‌رسد به نمی‌دانم/ شب در ادامه است، که امشب/ شب می‌شود از می‌دانم و همان موقعی است که ابر/ صمیمی شود/ تا غیبت مه/ پایین بیاید/ و تو احتمالا صدایش کنی:/ ای مه بیا این‌جا/ زانو بزن فرشته شفاف!»

رمضانی‌فرخانی به گنگی شعر اضافه نمی‌کند اما حوصله مخاطب را با توضیحات اضافی سر می‌برد؛ اگرچه مثل یک نمایشنامه یا حتی گاه فیلمنامه، در جاهای مختلف شعرش، در شرح و توضیح صحنه‌ای که در آن قرار دارد می‌کوشد و در واقع می‌خواهد مخاطب را برای ورود به شعر و درک بهتر آن یاری کند اما نمی‌دانم چرا نتیجه معکوس می‌گیرد و حتی حوصله مخاطبان حرفه‌ای را هم سر می‌برد!

نمونه شعر بالا و دیگر بخش‌هایی که از دفتر بنت انجیر محمد رمضانی‌فرخانی مثال آوردم، از بخش‌های خوب کتاب بودند. با این همه، به نظر من رمضانی‌فرخانی شاعر بسیار با استعدادی است که در تلف‌کردن عمر شاعرانه خود نیز استاد است، چرا که از اول شاعری پراکنده‌کاری‌هایش زیاد بوده است. با اینکه موضوع شعر ـ داستان یا شعر- نمایش رمضانی‌فرخانی یک موضوع روشن دارد و آن موضوع فلسطین و هر آنچه درباره آن است و با اینکه موضوع واقعی است اما شعر او ذهنی است و ملموس نیست و این مخاطب را بیشتر دور می‌کند، چرا که اشعار ذهنی تنها با ترفندهایی توان نزدیک شدن به مخاطب را دارد، نه صرف متفاوت و تازه بودن:

«در تو/ خانواده‌ای از خرگوش‌های زخمی است/ یا رمه‌ای از آهوان ترسیده؟/ که پرندگان لبت را/ از دورادور آسمان/ تا اتفاقی کوچک بر زمین/ به دلواپسی داری بدرقه می‌کنی؟/ می‌دانم، آه! می‌دانم/ در باران/ خداحافظی چقدر بزرگ است!»

یادداشتی بر مجموعه شعر «فریاد زندانی» اثر علی فردوسی

شعر و تعهد!

[الف.م. نیساری]

مجموعه شعر «فریاد زندانی» علی فردوسی را انتشارات فعال و پرتلاش حوزه شعر، نشر «نزدیک‌تر» سال ۱۳۹۶ در ۶۳ صفحه منتشر کرد. ادبیات این دفتر به تمامی غزل بوده و تعدادشان ۳۵ شعر است؛ شعرهایی که اغلب آنها تقدیم شده است به شهیدان و مردان بزرگی نظیر: شهید طهرانی‌مقدم، شهیدان مسلمان میانمار، شهید خلیلی، حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی، سردار حبیب لک‌زایی، دزفول قاف‌نشین، سردار جنگل، شهید نواب صفوی، امام موسی صدر و مردم خونگرم جیرفت که میزبان سال‌های تبعید مقام معظم رهبری بودند.

علی فردوسی ۳۵ ساله را امروز خیلی‌ها نمی‌شناسند و آنانی هم که او را می‌شناسند، اغلب از شعر او به نیکی و زیبایی یاد کرده‌اند.

شاعر بزرگ بودن یا شدن تنها به حرف‌های تازه و زبان تازه نیست؛ منظورم زبان تازه ظاهری است و نه آن چیزی که فرمالیست‌های روس و دانایان شعر در پی آنند و همه چیز شعر را آن می‌دانند.

«یک اتفاق ساده مرا بی‌قرار کرد
باید نشست و یک غزل تازه، کار کرد
در کوچه می‌گذشتم و پایم به سنگ خورد
سنگی که فکر و ذکر دلم را، دچار کرد...»

تا آخرش همین‌طور است و قرار نیست شاعر کار خاص و تازه‌ای در ابیات بعدی انجام دهد. ابیات زیبا هستند و نوع بیان یا همان ظاهر زبان شباهتی به شعر کسی ندارد. اگرچه این روزها اغلب شاعران غزل‌سرا با زبان ساده می‌خواهند شکار نهنگ کنند!

البته در پایان این شعر که می‌گوید «به یک جوان فلسطینی‌ام بده تا ببینی که با من، که سنگ باشم، چه کارها می‌توان کرد»، حرف تازه‌ای زده و ارزشی را بیان کرده اما وارد حقیقت شعر نشده، زیرا این گونه حرف‌ها را در داستان و حتی یک نوشته معمولی هم می‌توان بیان کرد و تحسین مخاطب و خواننده را نیز خرید؛ ولی شعر را باید جای دیگری جست‌وجو کرد. هر چند همین حرف‌های جالب و تازه هم اجازه ورود به شعر را دارند اما همان گونه که گفتم، حرف شعر که حقیقت شعریت را بازگو می‌کند، اتفاقی است که در زبان می‌افتد. این اتفاق ممکن است به زبان نثر هم گفته شود؛ همان‌گونه که بخشی از سخن عارفان بزرگ ایران را وقتی می‌شنویم، می‌فهمیم اما قادر به توضیحش نیستیم. پس اگر ۱۰ شرح بر آن بنویسیم، هیچ یک نه‌تنها آن، بلکه کاملا و دقیقا شرح آنی هم نمی‌شود که شنیده یا خوانده‌ایم. شعر اینجاست و شاعران اگر در این قله نیستند، باید از خود نشانه‌های به آن سمت رفتن را نشان دهند در غیر این صورت یا لفاظ هستند یا حراف، البته از نوع خوبش که همیشه هم برای خودش مشتری دارد؛ که از قدیم گفته‌اند: «متاع کفر و دین بی‌مشتری نیست». چه بهتر که با نزدیک‌تر شدن به شعر، مشتریان بهتری پیدا کنیم.

البته در اغلب اشعار این مجموعه از تعهدی که شاعر نسبت به دنیای خود دارد، بسیار گفته شده است و شعرها از این منظر ارزش انسانی دارد:

«در بند تن مباش اگر آسمان کم است
آزادگی برای تو حقی مسلم است»
«دستان فتنه بر سر دنیا بلند شد
از گور غرب آتش بودا بلند شد»

که هر مطلع اشعاری هستند که شاعر برای شهید بزرگوار طهرانی‌مقدم و مردم مسلمان میانمار سروده است.

این مجموعه بیشتر درباره شهدا و افراد شاخص و مکان‌هایی است که در منظر شاعر ارزش‌های ویژه‌ای داشته‌اند که نام‌شان در ابتدا آورده شد اما بعضی اشعار هم به کسی یا جایی تقدیم نشده ولی باز مرتبط با موضوعی است که انقلاب اسلامی ما به نوعی با آن درگیر است یا با آن سر و کار دارد؛ از جمله موضوع فلسطین، صهیونیسم و خیلی مسائل دیگر:

«از زخم‌های بید مجنون راه افتاده‌ست
در پای لیلاهای‌مان خون راه افتاده‌ست
این جوهر سرخی که در رگ‌های ما جاریست
از والقلم، از نقطه نون راه افتاده‌ست
این سیل بی‌افسار، این بوران عاشق‌کُش
از تپه‌های شوم صهیون راه افتاده‌ست...»

از موارد و مسایل دیگری که شاعر در این مجموعه از آن گفته و در پیشانی شعر اشاره‌ای به آن نکرده و جز با خواندن شعر به آن نمی‌توان پی برد، شعری است که چند بیتش چنین است:

«از منا آورده آن اخبار داغ دور را
نوحه‌خوان کو تا بخوانَد سَعیُکُم مَشکور را؟
جامه احرام پوشیدند، اما شد کفن
مرگ، درهم کرده اینجا خاک را، کافور را
سرزمین وحی در دستان کفر است، ای دریغ
در سیاهی‌ها فرو بردند کوه نور را...»

از شعریت شعر گفتیم در ابتدا و زبانی که به راحتی حاصل نمی‌شود اما گاه زبان عاطفه و احساس این گره را می‌گشاید، چراکه دنیای عاطفه و احساس نیز چندان با عالم سریع و روشن معنا شدن میانه‌ای ندارد و معتقد است کسی با شرح و توضیح به کمال نمی‌رسد. و این یکی از دنیاهایی است که می‌تواند زبان حقیقی شعر باشد و این گونه گل کند:

«با دلی سوزان و با چشمان گریان می‌روم
لنگ لنگان از پی خیل شهیدان می‌روم
در غلاف سرد دنیا خاک خوردن تا به کی؟
می‌تکانم گرد رخوت را، به میدان می‌روم
مادرم قرآن بیاور، کاسه را پر کن از آب
چتر لازم نیست مادر، زیر باران می‌روم»

و شعری که علی فردوسی برای سردار جنگل میرزا کوچک‌خان جنگلی سروده، یکی از زیباترین اشعار این دفتر است؛ شعری که در آن عاطفه و حماسه، تغزل و سلحشوری زیر یک چتر بارانی پرخاطره و خطر، گیلان را به تماشا نشسته‌اند:

«هوهوی باد نیست، صدای تفنگ توست
فریاد رعد نیست، صفیر فشنگ توست
نان محلی است، پنیر محلی است
این قوت سفره‌های پر از آب و رنگ توست
در رفت و آمد است به اذنَت گَلنگَدَن
عمری ست ماشه گوش به فرمان جنگ توست
شیر است و مدعی ست که سلطان جنگل است
سردار جنگلی تو و یالش به چنگ توست
جنگل به احترام تو صف بسته میرزا
هر شاخه‌ای تفنگی در پیش‌فنگ توست
آشفته و تکیده و تنها و برگ‌ریز
جنگل دل من است، دل من که تنگ توست»

علی فردوسی شاعر دردمند و متعهدی است که به خیلی از جاهای جامعه سرک کشیده و با شعرهایش تنها یقه ما و خود را از پشت سر با علامت سوال قلاب نمی‌گیرد، بلکه غیرمستقیم سخنش اشاره به کسانی دارد که مسؤولیتی داشته‌اند و بعد از به مسؤولیت رسیدن، فراموش کرده‌اند که چرا و به چه دلیل این مسؤولیت را به آنها محول کرده‌اند:

«عصر تغییر نوع آب و هواست
رفت بر باد کار وجدان‌ها
از سر روزگار آب گذشت
آب رفتند دین و ایمان‌ها
پای شیطان به خانه‌ها وا شد
سر ریشت سلامت ای اخوی!
فیلم‌های مربعی عشقی
هدیه دیش‌های دایروی
مو به مو غیرت از بها افتاد
روسری‌ها که بی‌قرار شدند
روسری‌ها شبیه چادرها
به کانال‌های مد دچار شدند
با همین ظاهر فریبنده
هر کسی بود در گناه انداخت
چه جوان‌ها که راحت از ما کُشت
جنگ نرمی که دیش راه انداخت...»

حرف آخر اینکه: شاعر از هر چیز و هر کجا که خواست اجازه دارد حرف بزند اما همان گونه که به جامعه خود متعهد است، به چیزهای دیگری که به آنها وابسته است و دوست‌شان دارد نیز متعهد است؛ از جمله شعر. زیرا تعهد به هر چیز از جمله شعر، بی‌شک ما را با حقیقتی از جهان روبه‌رو می‌کند و این رنگ و لعاب نیست.

علی فردوسی شاعر دردمند و متعهدی است که به خیلی از جاهای جامعه سرک کشیده و با شعرهایش تنها یقه ما و خود را از پشت سر با علامت سوال قلاب نمی‌گیرد، بلکه غیرمستقیم سخنش اشاره به کسانی دارد که مسؤولیتی داشته‌اند و بعد از به مسؤولیت رسیدن، فراموش کرده‌اند که چرا و به چه دلیل این مسؤولیت را به آنها محول کرده‌اند

نگاه

نگاهی به کتاب «ام‌کاکا» زندگینامه و خاطرات رزمنده جانباز حمید حکیم‌الهی به قلم مرضیه نظرلو

ناگفته‌های یک رزمنده

[مهدی خدادادی]

یک رزمنده تا زمانی که خاطراتش را ثبت نکرده، هنوز چیزهایی به تاریخ، آینده و آرمانش بدهکار است. این یکی از توصیه‌های مستمر و اکید رهبر حکیم انقلاب درباره ثبت و ضبط خاطرات ارزشمند آن دوران است؛ خاطراتی که گنجینه‌ای ناب از فرهنگ ایثار، مقاومت، اخلاق، عرفان و حماسه را در دلش نهفته دارد.

«ام‌کاکا» زندگینامه و خاطرات رزمنده جانباز «حمید حکیم‌الهی» یا همان «امیر کعبی»، رزمنده بهبهانی سال‌های دفاع‌مقدس است؛ خاطراتی که ماحصل ۴۵ ساعت مصاحبه حضوری مرضیه نظرلو با اوست. کتاب با زبان ساده و بی‌تکلف راوی روایت‌هایش، تصویری پرشور، صادقانه و دقیق از جنگ را به مخاطب ارائه می‌دهد؛ خاطراتی که با فراز و فرودها و حوادث زندگی او همراه شده است. مرضیه نظرلو در این اثر سعی داشته لحن گفتار و صداقت بیان راوی محفوظ بماند و این ویژگی برجسته این کتاب است.

کتاب در ۱۲ فصل، مخاطب را با تجربه زیست یک رزمنده آشنا می‌کند؛ رزمنده‌ای که طعم تلخ فقر و یتیمی در کودکی به‌طور همزمان با زندگی او عجین می‌شود و در نوجوانی با جریان‌های مبارز علیه رژیم منحوس پهلوی آشنا شده و تا پیروزی انقلاب دست از تلاش برای به نتیجه و به هدف رسیدن برنمی‌دارد. پس از پیروزی انقلاب، او جذب کمیته پاسداران انقلاب اسلامی و پس از آن حزب جمهوری اسلامی می‌شود و با تشکیل جهاد سازندگی به جهاد پیوسته و با شهید مجید بقایی آشنا می‌شود. امیر کعبی تجربه خدمت در بنیاد مسکن انقلاب اسلامی را نیز در کارنامه خود دارد و بعد از طی دورانی کوتاه به عضویت سپاه پاسداران درمی‌آید و بعد از مدتی مبارزه با گروهک‌ها در بهبهان، با تهاجم نظامی عراق علیه ایران مواجه می‌شود و تا پایان جنگ، زندگی‌اش تحت تاثیر این موضوع قرار می‌گیرد.

کتاب «ام‌کاکا» زندگینامه و خاطرات رزمنده جانباز حمید حکیم‌الهی(امیر کعبی) به قلم مرضیه نظرلو به رشته تحریر درآمده و توسط واحد نشر موزه دفاع‌مقدس تهران در ۴۱۷ صفحه سال ۱۳۹۴ در شمارگان ۲ هزار جلد منتشر شده و در اختیار دوستداران کتب این حوزه از ادبیات قرار گرفته است.

***

نگاهی به کتاب «طائر قدسی» روایت زندگی شهید مدافع حرم امین کریمی به قلم مریم عرفانیان

مرد زندگی

بعضی مردها برخلاف معمول و مرسوم، اهل ظرافت هستند، ظرافتی که بیشتر در خانم‌ها دیده می‌شود که باعث حساسیت در انجام کارهای‌شان می‌شود. شخصیت اصلی کتاب «طائر قدسی» از این دست مردها بوده است. مریم عرفانیان، نویسنده این کتاب که در اثرش به روایت زندگی شهید «امین کریمی» از شهدای مدافع حرم پرداخته، با بیان خاطراتی از زبان همسر، خانواده، دوستان، همکاران و همرزمان شهید، بخوبی توانسته این احساسات و ظرافت در شخصیت شهید امین کریمی را به مخاطب انتقال دهد؛ انسانی که با وجود علاقه فراوان به خانواده و زندگی و سعی و تلاش در ساختن زندگی شاد و آرام برای خانواده‌اش، اسیر روزمرگی‌ها نمی‌شود. زندگی شهید امین کریمی و داستان اعزام او به سوریه داستانی متفاوت است. زندگی امین کریمی از جایی با حضرت زینب(س) گره می‌خورد؛ از زمان چله زیارت عاشورایی که همسرش با نیت پیدا شدن همسری معتقد و پاکدامن می‌گیرد و خواب شهیدی را می‌بیند که تسبیحی سبز به او هدیه می‌دهد. از مراسم عقد در شب میلاد حضرت زینب(س) گرفته تا خواب نامه‌ای از جانب حضرت زینب(س) که امین کریمی را برای محافظت در حرم به سوریه دعوت می‌کند. نامه‌ای با این مضمون: «جناب آقای امین کریمی، فرزند الیاس کریمی، به عنوان محافظ درب‌های حرم حضرت زینب(س) منصوب شده است».

مریم عرفانیان در کتاب «طائر قدسی» به زیبایی داستان این گره‌خوردگی زیبا، گرفتاری و دلمشغولی امین کریمی را از زبان راویان مختلف بیان می‌کند و ما را قدم به قدم تا شهادت شهید در تاسوعای حسینی سال ۱۳۹۴ و داستان رجعت پیکر پاکش به آغوش مام میهن پیش می‌برد. از رویاهای صادقانه خانواده برای ما حرف به میان می‌آورد و در پایان ما را با گوش جان پای وصیتنامه او می‌نشاند.

شهید مدافع حرم امین کریمی از افسران جوان، متخصص و تحصیلکرده در رشته رایانه و الکترونیک، شاغل در یگان تخریب سپاه حفاظت انصار بود که با احساس نیاز به تخصص در سوریه راهی جبهه دفاع از حریم ولایت شد و در این راه به فیض شهادت نایل آمد.

کتاب «طائر قدسی» به قلم مریم عرفانیان روایت زندگی شهید مدافع حرم امین کریمی در ۲۵۶ صفحه به همت انتشارات روایت فتح سال ۱۳۹۷ با شمارگان ۲۲۰۰ نسخه چاپ و روانه بازار نشر شده است.

پیامک خوانندگان
۱۰۰۰۲۲۳۱